

نوشته: ذریں العابدین رضی اللہ عنہم

زندگانی

امام

حسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام

چاپ ششم

جلد اول و دوم



چاپ ششم این کتاب در مردادماه ۱۳۴۹ پایان یافت .
چاپ و صحافی: چاپخانه بیست و پنجم شهر یورد (شرکت سهامی افست)
تجدید چاپ و عکسبرداری و ترجمه و فیلم برداری با اجازه مؤلف است

قربان وجود گرامی و ارجمندت کردم خط دست شریف را زیارت کردم و مایه امتنان گردید مدتی چشم براه ماندم تا عاقبت کتابها هم رسید واقعاً چشم و دلم روشن و گلشن گردید و برهمت و پشت کار و ذوق و قدرت تحقیق و قلم توانای حضرت عالی آفرین خواندم کتاب «پیامبر» را سابقاً هم یعنی چندین سال پیش از این لطفاً برایم فرستاده بودید و خوانده بودم و مزه اش هم چنان در زیر دندان و در سرتا پای ضمیرم مانده بود و سپاسگزارم که اکنون هر سه جلدش را برایم ارسال فرموده اید خانه آبادان که مدت درازی خانه اندیشه ام را آباد خواهد داشت. آنچه برایم تازگی داشت کتاب واقعاً مستطاب «زندگی امام حسین» بود در باب آن هر چه بگویم کم گفته ام؛ اقیانوسی است از وقایع مهم تاریخی مملکتمان.

حضرت حسین را بهانه ساخته اید و وقایع مهمی از گذشته این سرزمین را که تا بزمان زرتشت هم می رسد گاهی با تفصیل و زمانی بطور خلاصه در این کتاب آورده اید بطوریکه با آنکه زیاد ارتباط مستقیمی هم با زندگی امام سوم ما شیعیان ندارد هم گرانبها و آموزنده است و چنان شیرین برشته تحریر در آمده است که خواننده را لذت رمان می بخشد.

فعلاً سرگرم مطالعه مقدمات هستم که مشتمل بر ۴۰۰ صفحه می شود و هنوز به زندگی امام عزیزمان حسین نرسیده ام لابد خواهم رسید و با علم باین مقدمات سودمند فهم حقیقت امر یعنی شهادت این سید بزرگوار که باید هزاران سال برای نوع بشر سرمشق شهادت و شجاعت روحی و جسمانی باشد برایم آسانتر خواهد گردید.

بزرگان از اهل فضل و کمال از خودی و بیگانه در تقریظ‌های
استادانه‌ای که بر این کتاب نوشته‌اند آنچه را باید بگویند بوجه
احسن و اکمل گفته‌اند. من اگر بخواهم باز سخنی بر سخنان آنان بیفزایم
حمل به گستاخی خواهد گردید. گفته‌اند که معرف باید اعرف
باشد کیست که از خود حضرت عالی معروف‌تر باشد با اینهمه با
شوق هر چه تمامتر مشغول خواندن این کتاب بلاشک بی‌نظیر هستم
و امیدوارم عمر وفا کند و پایان برسانم و باز هم طالع یار باشد
تا «پیامبر» را هم بار دوم بالذت و دقت بیشتری بخوانم بدیهی است
اگر مطلبی پیدا شد که قابل تذکر باشد جسارت ورزیده بعرض
خواهم رسانید فعلاً همینقدر باید بگویم که: همایون و فرخنده باد
آن درخت: که در سایه آن توان برد رخت. خداوند در انجام این
نوع کارهای خوب و عالی یار و یاورتان باشد

با ارادت‌مندی

سید محمدعلی جمال‌زاده

بقلم آية الله حاج شيخ خليل كمره‌ای

تقریظ

بر

کتاب زندگانی امام حسین علیه السلام

ن. والقلم وما یسطرون - تقریظ
براین کتاب زندگانی امام حسین
علیه السلام تألیف منیف آقای رهنما
از قلمی باید چون قلم خود ایشان.

جناب آقای رهنما

قلمی باید چون قلم خودت عاریت بمن بدهی، تا من تقریظ بر-
کتاب زندگانی امام حسین علیه السلام بنگارم.
یا زبانی چون زبان خودت در دهان من بگذار تا من بتوانم حق
این زبان و قلم را ادا کنم، ولی تا مادامیکه زبان، زبان من، و قلم،
قلم من باشد، و کتاب، کتاب تو، و زبان قلم، زبان تو باشد باید
گفت.

این الثری من الثریا؟؟

فقط این را به عنوان شادباش به شما می گویم که این نعمت
بر شما هناوگوارا باد که این قلم را در پای شخصیت والای حضرت
مولی الکنین ابو عبدالله الحسین علیه السلام انداخته‌اید و سرور آزادگان

و آزاد مردان جهان امام خود را بسروری انتخاب کرده‌اید و موضوع اندیشه قهرمانی خود شناخته‌اید و صحنه اوقات عمر خود و اطوار فکر خود را با چنین افکار جواهرنشان کرده‌اید، و صفحه‌های جواهرنشانی که از بهترین جواهر لؤلؤ و زبرجد و فیروزه و عقیق و یاقوت چیده شود، گرانقیمت‌تر از این صفحات تابلوهای جواهر نشان این کتاب نیست، زیرا جواهرات این لآلی باخون عزیزحسین علیه‌السلام و عزیزان خدا رنگین شده و با آب و رنگ تجزیه عدل و جور آب داده شده است.

ولی من خیره از قدرت خلاقه این قلم شما هستم که، بعد از این همه تألیفات بیحد و حصر و شمار که در حق حسین علیه‌السلام در چهارده قرن نگاشته شده، توانسته‌اید کتابی بکر و ابتکاری بدیع در همان موضوع از کار چنان در آورید که شاهکار ابداع باشد با آن که به‌شماره شهرور و سنین چهارده قرن، در باره امام حسین علیه‌السلام کتاب نگاشته شده است.

آیا این قدرت خلاقه این قلم نیست (حاشی‌الله)؟؟

من اگر می‌خواستم از این کتاب بطور گلچین انتخاب کنم و فقط در باره آن گلچین سخن بگویم می‌دیدم بایدم همه کتاب را گلچین کنم، پای هر جمله‌ای به‌تمجید بگویم و روبروی هر فصلی فصلی باز کنم و برابر کل کتاب کتابی بنگارم تا از عهده تمجید لایق آن برآیم و یا باز برنیایم و لذا از اینکار چشم پوشیدم و گذشتم ولی از هرچه بگذرم از قدرت خلاقه و نظم این فکر در چند صحنه نمی‌توانم بگذرم و چیزی نگویم:

یکی صحنه خوابدیدن معاویه از شیطان که ابیات سخن‌مثنوی را در مناسب‌ترین موقع زندگانی معاویه گنجانیده‌اید.

و دیگر صحنه جنگ نهاوند و خاتمه آن و آن موبدان ایران که در تمام گمشگان ایرانیان یکتن کشته را به‌نشانی فرزند خودش پیدا نکرد. آنجا می‌بینیم.

این کتاب از شکست ایران برای ایرانیان درس عبرتی می‌سازد، آری در هر شکست، هوش انسان، بیدار خطاهای خود می‌شود، ولی بطوری، شکست ایران را آورده‌اید که سرافکنده‌گی برای ایران بار نیاورده‌اید، چنانکه برای اسلامیان از فتح یزید

شکستی برای یزید و فاتحین یزیدی ساخته‌اید که عموم خلایق امروز هم آن را از درون شکست خورده یزید احساس می‌کنند و احساسات عمیق درون دوران آن دوران را چنان نزدیک و مجسم کرده‌اید که برای عموم خوانندگان در این زمان هم مشهود و ملموس محسوس است.

و همچنین سر فرازی حسین علیه‌السلام و سردادگان راه خدا را با اینکه کشته شدند چنانکه باید به حیات ابدی وانموده‌اند. لهم جسوم علی‌الرمضاء مهملة وانفس فی‌جوارالله یقریها کان قاصدها بالضر نافعها و ان قاتلها بالسیف محیها آری این کتاب از مکررات، ابتکار در آورده و از موت، حیات می‌سازد سرت سبز و دلت خوش باد جاوید

که خوش نقشی نمودی از رخ یار و نمی‌دانم آیا این کتاب راه می‌دهد کس دیگری و فکر و قلم دیگری در این موضوع چیزی بنگارد و راهی برای مثل اینجانب باز می‌گذارد که «جلد پنجم عنصر شجاعت هفتادو دو تن‌ویکتن» که برای عنصر ممتاز هفتادو دو تن و برای دیدار چهره شخص حسین علیه‌السلام و شهداء آل‌بیت او (ع) در افق اعلی است، بتوانم از کار آورم مگر به‌حول و قوه‌الهی.

من و هر نویسنده کتابی بعد از این کتاب در باره حسین علیه‌السلام بایدش دو مرتبه و دو بار حول و قوه‌اله را بنگرد، یکی در باره این کتاب و این قدرت قلم بگوید: لاحول و لا قوه الا بالله و دیگر آنکه برای کار خود استمداد بجوید و بگوید به‌حول‌الله و قوته.

(خلیل کمره‌ای)

نویسنده کتاب هفتادو دو تن ویکتن «عنصر شجاعت»

«نقل از روزنامه کیسان»

زندگانی امام حسین (ع)

آقای زین العابدین ره‌ما را امروز اغلب نویسندگان جهان بعنوان نویسنده‌یی خردمند و با منطق استوار و قلم توأا می‌شناسند. این شناسایی با ترجمه کتاب پیامبر و سایر آثار او دست داده و نیز از طریق دبیری انجمن قلم ایران و شرکت در کنگره‌های سالانه قلم در نقاط مختلف جهان و ایراد خطابه‌های عمیق و جذاب در آن مجامع عظیم ادبی ایجاد شده است.

بدیهی است در سرزمین وطن که کتاب پیامبر هیجده بار تجدید طبع شده و سایر آثار وی مکرر بچاپ رسیده و مقالات سیاسی نویسنده آن آثار سالهای دراز در جرائد منتشر گردیده، ارباب ادب و اهل سیاست بهتر و بیشتر معظم‌له را می‌شناسند و می‌دانند که قلم او قلمی رهنماست و از مطالب بازاری و شیوه مبتذل به‌دور است. سبکی پاکیزه و گیرا دارد و سخنانی از دل برخاسته، لبریز از اندیشه‌های لطیف.

ره‌ما روزگاری نویسنده توانای سیاسی بود و در عرصه سیاست پهلوانی می‌کرد و اینک سالهاست که در کشور هنرناجوری می‌کند و جانهای مستعد را باعجاز قلم به فیض می‌رساند و چند سالست که با تشکیل انجمن قلم کوشیده است تا اعضای خاندان جهان هنر را باهم آشنا سازد و دریچه دل‌های آگاه را بروی هم بگشاید.

با کوشش و نیروی این مرد گرانمایه امید است اگر امروز این مقصود برنیامده که فردا برآید. یکی از هنرهای این نویسنده

محقق که معانی عمیق شرقی را با روانی اسلوب غربی درهم می آمیزد انتخاب موضوع های زبده و ارزنده است که به هر حال راهی به فضیلت و انسانیت دارد و قلم را از خدمت و عبودیت زر و زور در آورده و در خدمت خلق و شرح حال نخبگان بشریت و پای استواران راه آزادی و ایمان به سر می دواند.

در کتاب پیمبر که از سال ۱۳۱۶ سه بار در دمشق و چند بار به زبان فرانسوی و انگلیسی و چندین بار به فارسی منتشر گردیده است از چهره بی نظیر محمد تصویری ترسیم کرده است که سالها در خاطر مسلمانان و صاحبان جهان نورافشانی کرده و همچنان خواهد کرد. اخیراً شرح زندگانی سرآمد احرار جهان و سرور آزادگان و قربانیان راه حق و حقیقت حسین بن علی را منتشر کرده است.

رهنما در این کتاب چشمه های مهر و رقت را که در دل دریا کردار دلاور اسلام بوده با نوک قلم بر صفحه جاری کرده و از صلابت، شجاعت و گذشت و پایداری شهسوار عرصه مردانگی و اصحاب او و ایثار خون پاکشان در راه حق، اوراق را نگار داده است.

این تاریخ مستند و دقیق خاطر را با صفایی شاد روشن می سازد و دل های خسته را می نوازد و اشک سوگواری و افتخار را بر گونه جاری می کند و دل را با امید و اتکاء به حقیقت و عشق به انسانیت به تپش در می آورد. و باری، در اقلیم دل کار مسیحا می کند.

در این کتاب از يك طرف تیرگی و ننگ حقارت دغلبازان و وظیفه خواران و لقمه ربایان لشکر یزید را مجسم می بینیم و از طرفی شکوه ایمان مردان خدا و عظمت انسانیت را مشاهده می کنیم.

«حسین و اصحابش حتی در مرگ خود زنده بودند و یزید و اتباعش حتی در زندگی خود مرده بودند».

وقتی حسین در شب عاشورا پس از نیایش رو به یاران کرد و گفت: همه آزادید تا در تاریکی شب باز گردید و خود را نجات دهید یکی از اصحاب گفت: «ای فرزند رسول خدا مرگ چیست؟ برای کسی که ایمان و عقیده خود را از دست داده باشد مرگ ننگی بزرگ و خاموشی مظلوم و ابدی است و آن را که در راه ایمان قربانی شود سرافرازی بزرگ و حیات جاوید. ما در رکاب تو

می‌جنگیم تا نیزه خود را در سینه دشمنانت بشکنیم و اگر شمشیر ما شکست با سنگ به آنها حمله می‌بریم.

ای حسین! اگر من بدانم که فردا کشته می‌شوم آنگاه مرا زنده می‌سوزانند و خاکسترم را برباد می‌دهند و هشتاد بار این عمل را تکرار می‌کنند باز من از تو جدا نمی‌شوم».

دیگری گفت: «ما در پی تو از برای کسب شرف و افتخار آمده‌ایم و بدنبال مرگ. زندگی جاوید در این مرگ است. ما عاشق آنیم که در برابر تو در خاک و خون غوطه‌ور گردیم و جان بسپاریم».

«ماه شب عاشورا آرام و پریده رنگ بردشت کربلا می‌تابید و آرام آرام اوج می‌گرفت و دو گروه مردم را تماشا می‌کرد، گروهی که جز از خدا از هیچ چیز نمی‌ترسیدند و با حزنی صاف و بی‌درد، و مطمئن بی‌دلهره و تشویش با سرور و شادمانی در مصاحبت مولای خود حسین، معالم انسانیت و بزرگواری را می‌شنیدند و با اطمینان به نیایش خداوند مشغول بودند. و گروهی تیره‌دل و آکنده از ترس پر از کدورت و آلوده به سودپرستی و هزاران پستی، در فکر غارت فردا و دستمزد جنایت خود بودند...»

وقتی شمر برای خواهرزادگان خود که از اصحاب حسین بودند پیغام امان آورد بشرط اینکه به سپاه یزید ملحق شوند بر او بانگ زدند که:

«دست و زبانت بریده باد. این ننگ را مرده می‌نامی. تو برو لاشه‌ای را که به دهانت انداخته‌اند بخور».

حسین در خطابه‌ای که روز عاشورا در مقابل لشکر یزید ننگین ایراد کرد گفت:

«اجداد ما همه مردانی بلند همت و بزرگ روح بوده‌اند و هرگز خواری و مذلت را نپذیرفته‌اند و مرگ را برزبونی و ذلت ترجیح داده‌اند! ما به ترس و کم‌دلی عادت نداریم و با شادکامی به سوی بهشت و مرگ می‌رویم سوگند به خدا که شما هم بعد از ما دیر نمی‌بایید و بیشتر از آنکه سواری پیاده یا پیاده‌ای سوار شود نخواهید ماند. میدان جنگ برای من محراب نماز و دعاست و با همان شوق بدان روی می‌آورم» نجریه همسر جناده سر فرزند

جوان و شهید خود را از میان خاک و خون برداشت و گفت آفرین بر میوه دل و جان من.

وقتی همه اصحاب و برادران و فرزندان کشته شدند و پیکرهای چاک چاک و خونالودشان در آن صحرا افتاد، حسین، متفکر و تنها، نام یکایک آنان را بر زبان آورد و گفت:

ای ارواح طیبه برخیزید و ستمگران و ناکسان را بنگرید که چگونه در حین غلبه مغلوب و متلاشی شده‌اند و برای همیشه شکست خورده‌اند و برای ابد منفور و لکه‌دار شده‌اند.

حیات دنیا همین است - زندگی جز عقیده و جهاد چیزی نیست. «پس از واقعه کربلا عمال یزید میان مردم ریختند و هر یک میخواستند خلق را به نحوی مشغول دارند تا از تمرکز احساسات و اندیشه‌هاشان بر ضد یزید جلوگیری کنند حتی جزوه‌های قرآن را هم در بازار و در میان مردم پخش کردند که مردم را به خواندن آن مشغول سازند ولی هیچکدام فایده‌ای نکرد - قرآن را می‌گرفتند و می‌بوسیدند اما آنرا باز نمی‌کردند و به قاتلان امام لعنت می‌فرستادند.» آری «عقل و عشق هر دو به نام حسین و در نام او مهر شده و قفل شده و بسته شده بود. دنیایی بی‌همه چیز باقی مانده بود بی‌عشق و بی‌عقل، هیجان و بی‌روان، دنیایی مادی لاشعور و لاعشق...» «این عادت اجتماعات جاهل است که بازیچه افرادی چون یزید می‌شوند و شخصیت فکری و وجدانی در آنها می‌میرد و ایام زندگانی با ارزش خود را این چنین می‌گذرانند.»

«واقعه کربلا منحصر به فرد بود و منحصر به خود خواهد ماند. این جلوه‌گری روح پرفضیلت بشری در قالب هفتاد و دو تن بقدری درخشان و خیره‌کننده و بزرگ است که جزئیاتش به افسانه بیشتر شباهت دارد تا به حقیقت و سراسر آن واقعه بزرگترین نیروی طاقت و تحمل بشری و درخشنده‌ترین ظهور و بروز ایمان و عقیده را در آدمی نشان می‌دهد.»

باری در این کتاب از زندگانی علی امیرالمؤمنین و حسین بقدری مطالب جالب، تاریخی و خواندنی مندرج است که اگر بخواهم

قطعات جالب آنرا بنویسم باید همه کتاب را نقل کنم. نویسنده که با خلق مضامین و تعبیرات شعری بتگری کرده و با شکستن اساس ظلم و بیداد بت شکنی، به اندازهای وقایع تاریخی را بی پیرایه داستانسرایی اما سرشار از اندیشه‌های لطیف، دلکش و گیرا نوشته که خلاء روحی هموطنان را که پیوسته برای مطالعه احوال رجال مذهبی و تاریخی خود چشم به دست بیگانگان دوخته بودند پر کرده است. هر چند بسیاری از محققان خارجی بی‌غرضانه کوشیده‌اند تا از میان اسناد و مدارک چهره واقعی این مردان و حوادث زندگانشان را نشان بدهند اما بیشک نکاتی را که فرزندان این سرزمین وحی و الهام باگوشی که لطیفه‌های سروش را می‌شنود در می‌یابند و با چشمی که پرورده خورشید درخشان شرق است می‌بینند هیچ بیگانه‌ای نه می‌شنود و نه می‌بیند.

توفیق دیگری که نویسنده محقق و هنری را نصیب شده و به زودی در جهان پهناور اسلام خواهد درخشید ترجمه و تفسیر قرآن کریم است.

من سخن را کوتاه می‌کنم و می‌گویم:
ای گرامی مرد عمر پر برکت دراز، نفس مشکینت گرم، قلم
سحرآفرینت برا و دلت پیوسته کانون عشق و پایت در راه خدمت
استوار باد!

«نقل از روزنامه اطلاعات»

دوشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۴۵

از: دکتر مهدی پرهام

کتاب زندگانی حسین «ع» حیات يك قهرمان

آقای زین العابدین رهنما نویسنده معروف و معاصر پس از کتاب پیامبر دست به تألیف کتاب ارزنده دیگری به نام زندگانی حسین (ع) زدند که در مجله سپید و سیاه چاپ شده و خوانندگان گرامی با آن آشنا می‌باشند، زندگانی حسین (ع) اخیراً به صورت کتاب بزرگی طبع و نشر گردیده و در دسترس عموم قرار گرفته تقریظی که در زیر ملاحظه می‌فرمائید به‌خامه توانای آقای دکتر مهدی پرهام است که بر این اثر نفیس و پراج نوشته شده است.

هفدهمین چاپ کتاب پیامبر توفیقی به نگارنده داد که در باره کتابی عظیم که هفده بار به چاپ رسیده است شرحی بنویسم و در آن اشاره کنم که وقتی «روح جامعه» اثری را پذیرفت در همه احوال حتی هنگامی که موجی در آن جامعه به حرکت آید که محتوی کتاب را بکلی تخطئه یا نفی کند و ابنای زمان به جهت اثبات تجدید طلبی یا ترس از اهمام ارتجاع پرستی در آغوش آن موج افتند باز آن اثر منتشر می‌گردد و هواخواهانش آنرا چاپ می‌زنند و مردم با رغبت

می‌خرند و می‌خوانند - به‌عکس وقتی «روح جامعه» اثری را وازد و مثل پاره گوشت گندیده‌ای دور انداخت آنرا به‌هرطریق حتی اگر بازر ناب بردیای رومی بنویسند و برایگان در دسترس مردم قرار دهند باز کسی نظری بر آن نخواهد افکند.

کتاب پیامبر از آن کتبی است که «روح جامعه» ما آنرا پذیرفته است و کتاب حسین که هم اکنون انتشار یافته در همان عداد آن و بنظر من به‌جهاتی برتر است چون حسین بن علی گذشته از درجه فضیلت و تقوی و جنبه قهرمانی که در میان اولیاء دین دارد. به مناسبت همسر گرانقدر عالی‌تبارش شهر بانو دختر یزدگرد سوم رنگی ایرانی به‌خود گرفته است و هر ایرانی مسلمان او را در این سوی مرز می‌گذارد و می‌خواهد به‌خود اختصاص دهد و از جهان عرب سوی کند گواينکه بزرگان دین و دانش تعلق به‌سرزمین‌معین ندارند و دل‌های مردم صاحب نظر وطن آنهاست. ولی تا اصل مالکیت بر نسل بشر حکومت می‌کند و حدومرز معنا و مفهوم دارد نمی‌توان از وطن چشم برداشت و در دل تعصب نداشت بدین مناسبت حسین بن‌علی داماد ایران را هر ایرانی مال خود می‌پندارد و من که در زندگی دومین توفیق نصیب می‌گردد و پس از شرح مختصر بر کتاب پیامبر اکنون این‌سطور را مینگارم سر فخر بر آسمان می‌سایم که خانام در وصف جوانمردی دریا دل که سر سلسله آزادگان جهانست می‌گردد وای افسوس که شرح این ماجری درین محدوده نمی‌گنجد و اوراقی به‌پهنای فلك و ارتفاع اندیشه‌ای هم طراز دلیری و بی‌باکی حسین و کلماتی بشماره و عظمت اختران آسمان و عمری بدرزای ابد باید تا بتوان این همه عظمت را تقریر و تفسیر کرد.

قبل از گفتگو در باره کتاب سزاوار است مؤلفی نازك‌بین که شرح زندگی چنین قهرمانی را برای قلمفرسایی انتخاب نموده است با همه شهرت دنیایی که دارد از دید خود وصف نمایم. چون کسی که از میان این همه موضوع در دنیا یک‌دفعه محمد و این دفعه حسین را برگزیده است لابد هدفی دارد. در حالی که تجربه‌های زندگی و مطالعات بسیار و احاطه بر زبان‌های زنده دنیا و سیر و سفرهای دراز در جریان حادثات روز بودن و بالاخره قدرت قلم و وسعت دید و ظرافت گفتار داشتن قاعدتاً باید سخن‌های دیگری را

بذهن آورد و موضوع قلمفرسایی قرار دهد و حالا که چنین انتخابی نموده و هر خواننده بیدار دل را بتأمل وامیدارد و در پندارش میگذرد که نکنند او مرد عوام فریب و نقش بازی باشد! ولی غبار این توهم بمحض ختم کتاب فوری از دل برمیخیزد و جای آنرا اطمینان و ارادت می‌گیرد و اگر جوهر معرفت بینش در او باشد بسراغش میرود تا او را بیشتر بشناسد - شناسایی این مرد هنرمند مثل شناختن کوه است. هر قدر انسان باو بیشتر نزدیک شود او را بزرگتر می‌بیند تا جایی که در آن گم میشود. - در دامنه این کوه هم کبک و دراج و تیهو می‌پرد و هم مار و عقرب و رطیل می‌خزد - این تناقض وحشت زاست - انسان تعجب می‌کند که این مرد چطور ناهارش را با سلمان فارسی و حبیب بن مظاهر میخورد و شب خولی اصبحی و شمر ذی الجوش را شام در منزل خود دعوت می‌کند و باز میخواهد فریاد کند وقتی در یک دستش گرزه مار و عقرب جرار می‌بیند و در دست دیگرش طوطی گویای اسرار شکر شکنی می‌کند و هزار داستان نغمه داودی سر میدهد - این بنظر شیوه مرد شعبده باز می‌آید و حال آنکه این قضاوت مردم بی‌حوصله خامست.

این مرد هنرمند سر مار را با سنگ نمیکوبد و شاید بنظر آید که خلاف رأی خردمندان میکند اما خیلی زود معلوم می‌شود که درست موافق طبع ایشان می‌نماید. او از شرنگ ماران پادزهر می‌سازد و بمظلومان نیش خورده و مسموم شده از همین ماران گرزه تزریق می‌کند. من او را همیشه در تکاپوی مداوای مارگزیدگان مظلوم اجتماع دیده‌ام که اغلب همه اوقات خود را برای درمان آنان صرف کرده است - چه می‌شود کرد اقلیمی که خاکش مار و عقرب زاست چاره‌ای جز این نمی‌ماند!...

این مرد برتوان که سالها تلخ و شیرینی پشت سر گذاشته یک پارچه محبت است و اگر روزی بخواهند مهر و عاطفت را تجسم دهند پیکر او باتبسم رازدارش مجسمه واقعی آن خواهد بود ولی گمان نرود که او مردیست خالی از قهر و غضب و همیشه در کار پادزهر سازیست خیر، من طوفان خشم او را دیده‌ام و مشاهده کرده‌ام که چطور علیه خبث و بدطینتی و ناسبکاری نبرد می‌کند و چطور بموقع بر سر افعی‌هایی که مارها خورده‌اند تا افعی شده‌اند سنگ

قهر و غلبه کوبیده و اندرون آنان را شرحه شرحه کرده است.

ذکر صفات این مرد عزیز را بدو دلیل لازم دیدم:

یکی آنکه حیفم آمد همه کس چون من او را شناسد و دیگر آنکه چرا او زندگانی محمد و حسین را برای قلمفرسایی برگزیده است باید بگویم که صاحب چنین صفاتی در واقع دو سرمشق زندگی خود را بهمه مردم دنیا مخلصانه عرضه کرده است.

رسول الله با همه حلم و بردباریش و حسین با همه شجاعت و

پاکدامنیش:

این دو کتاب پادزهری هستند که اندیشه بارور او در آزمایشگاه تجزیه و امتحان زندگی ساخته است تا جوامع مسموم از بی‌ایمانی و آلوده بسموم تعین و جاه‌طلبی را روزی بکار آید.

کتاب حسین یک رمان غم‌انگیز و آمیخته بجنبه‌های فوق قهرمانی است که در عین حال از نفحات عشقی لطیف و گذشته‌ی کریمانه معطر می‌شود و از طلوع و افول یک آئین و خاموشی و انقیاد یک امپراتوری غبار غم براندیشه می‌نشانند و بالاخره قساوت و بی‌رحمی و توحش دنیاپرستان، زشت‌ترین و کثیف‌ترین جلوه خود را در آن نشان می‌دهد.

کتاب بانثری روان و زنده نوشته شده است و جملات کوتاه و پر مغز که از خصوصیات نثر آقای رهنماست و از دوران روزنامه ایران تا امروز چشم بآن آشناست یادآور آن روزگاران می‌شود. اثری از فناتیسیم آخوندی در آن نیست - فصل‌بندی کتاب امروزی و شبیه کار فرانسویان است - در مقدمه انگیزه تحریر کتاب الهامی خداوندی ذکر شده است و می‌گویند در زندگانی روزی فرامی‌رسد که مرزی بین عقاید مختلف انسان پدید می‌آید و شخص از آفریده می‌برد و بافریدگار می‌پیوندد - این بجای خود صحیح است ولی انگیزه همانست که عرض کردم:

برای جوامع مسموم پادزهر ساختن و بآیین ظلم و ستم جنگیدن است. برداشت مطلب در سطحی است که هم مرد قشری مذهبی می‌پسندد و هم روشنفکر آگاه لذت می‌برد.

برای اینکه خوانندگان گرامی بمحتوی سنگین و شیرین کتاب پی‌برد سیری تندگذر در یکی دو فصل آن می‌کنم تا مشتی از

شانزده

نمونه خروار نشان داده باشم.

فصل اول با برق‌گیری خود که همچنان تا آخر کتاب این گیرایی محفوظ است این‌طور شروع می‌شود که فاتح ایران زمین سعد بن ابی‌وقاص در شهر کوفه مستقر گردیده و از خلیفه دوم اجازه بنای مسجدی عظیم در خور شأن مسلمانان آن روز می‌گیرد.

سعد پس از خاتمه بنای مسجد سرای مجلی بسبک قصور ایرانی بدست مهندسین آن دیار برای مقر حکومت خود می‌سازد و خلیفه دوم بمحض اطلاع از اقامت وی در چنین محل باشکوهی دستور می‌دهد بروند در ورودی شکوه‌مند آن‌را آتش زنند و به‌او می‌نویسد تو اندیشه مردم را از عظمت خالق به عظمت مخلوق کشانده‌ای فی‌الغور آنجا را خالی کن و در خانه کوچکی پهلوی بیت‌المال منزل گزین - سعد چنین می‌کند و معلوم است که بنایی مجلل‌تر در دل‌های مردم برای خود و اسلام می‌سازد - فصول بعد هر کدام بنوعی جاذب و آموزنده است - فصلی که علل شکست ایرانیان و فتح‌الفتوح اعراب را شرح می‌دهد راستی عبرت‌انگیز است - معلوم است فردی که با زنجیر به یکدیگر قلاب شوند تا از میدان کارزار فرار نکنند چنین موجوداتی فتح نخواهند کرد و سرنوشت همان باید باشد که اتفاق افتاد.

موبد بزرگ که سرپرست آتش مقدس شهر نهاوندست پس از شکست ایرانیان درین محل عقده دل را برای پسرش وا می‌کند که قسمت برجسته جلد اول را تشکیل می‌دهد می‌گوید:

« هر چه می‌اندیشم آشکارتر می‌شود که مرزی میان جنگ و آشتی در کار ما هیچگاه نبوده و نیست - هسته این جنگها و این شکستها در ایام آشتی در درون کشور ما میان مردم ما پاشیده شده است تا روزی که بارهای تلخ و زهردار آن بشکل این چشم‌انداز هولناک میدان نبرد نه‌آورد جلوه کرده و خاک ایران زمین از خون رنگین شده است دو سنگ خرد کننده‌ای مردم این کشور را سخت در میان گرفته است. ستمگری و ضحاک منشی خودی و غارتگری و هجوم بیگانه که دومی از اولی نیرو و سرچشمه گرفته و مردم برای رهایی از اولی بدومی پناه می‌برند و از این‌حال خود بهشتی سبز و خرم می‌پندارند ... بخيال خود..! »

- سخن موبد بزرگ سخنی درست است - جنگجوی ایرانی نمی‌دانست برای کی و برای چی می‌جنگد - جیره و مواجبش را سرگردگان می‌خوردند و پایه‌های حکومت سالها پیش در دلش فرو ریخته بود - اگر فتح می‌کرد نصیبی نداشت و همین که بخانه برمی‌گشت در ظلم و تباهی سیاه گذشته باید غوطه خورد و در طبقه سپاهی بماند تا بمیرد - ولی اشراف همچنان برای همیشه اشراف بودند و روحانیان در مقام روحانیت به سیادت ظالمانه خود ادامه می‌دادند همین ستمهای درونی بود که روزی اسکندر و روز دیگر اعراب و زمانی مغول و تاتار را از بیرون براین سرزمین پهناور چیره کرده است!...

و اما فصلی که از نغمه‌های عشق لبریز است، فصلی است که مربوط بداستان «ارینب» است دختری دلفریب و شهر آشوب که یزید سودای همسری او را در سر می‌پرورد و او بهمسری عبدالله بن سلام کفیل ولایت کوفه در می‌آید، درین زمان عمر فوت کرده، عثمان کشته شده، مولای متقیان علی امیرالمؤمنین چشم از جهان بسته، امام حسین مجتبی مسموم شده و معاویه بن ابی‌سفیان خلیفه مقتدر مسلمین گردیده است - خلافت رنگ سلطنت گرفته و دیگر خلیفه روی بوریای مسجد با سنگی زیر سر استراحت نمی‌کند و دستور سوزاندن در قصر باشکوه عامل خود را نمی‌دهد و بعکس بعامل خود سفارش می‌کند که در همان قصر شکوهمند منزل نماید و خود بر جایگاهی رفیع بر مخده‌های زربفت تکیه زده و در حضورش غلامان سیاه و فرمانبران دست برسینه و گوش بفرمان ایستاده‌اند - خلیفه احساس کهنوت می‌کند و در صدد است با تدبیر، غافل از گردش روزگار، برای فرزندش یزید بیعت بگیرد - یزید زن باره و شراب‌خواره و عاشق‌پیشه است - اشعار لطیف می‌سراید و در عشق نافرجام «ارینب» غم‌انگیزترین نغمه‌های عاشقانه را سر داده است «دوستان من برایم شراب بریزید و آهنگ بنوازید تا با یاد شور - انگیز او شاد شوم - او که اگر دامان پیراهنش بزمین نمی‌سایید تیمم با خاک برایم هرگز جایز نمی‌شد. اگر می‌گساری به آیین محمدی حرام شده تو ای ساقی من شراب را به آیین مسیح بمن بده».

خلیفه می‌بیند اگر یزید برین شیوه پیش رود خلافتش ممتنع

است او را می‌طلبند و از او قول می‌گیرند که از افراط بپرهیزد و در عوض مطمئن باشد که «ارینب» بعقد او در خواهد آمد و فی‌الغور دستور می‌دهد شوهر ارینب را احضار کنند و دو مشاور با تدبیر خود: ابوهریره و ابودردا را مأمور می‌کند که از او پذیرایی نمایند و او را تشویق کنند تا از «هند» دختر خلیفه خواستگاری نماید. عبدالله مثل هر خام‌طبع دنیا‌داری مسحور حشمت و جلال دستگاه معاویه می‌شود و با سه طلاقه نمودن «ارینب» تقاضای همسری «هند» را می‌کند - معاویه سانس و فریبکار همین که طلاق صورت می‌گیرد باو بی‌اعتنایی می‌کند. عبدالله می‌فهمد فریب خورده شرمسار سر به بیابان می‌گذارد.

جان کلام درین داستان این جاست که ابوهریره و ابودردا از صحابه پیغمبراند که به‌خواستگاری «ارینب» برای یزید می‌روند و خلاف مردم این روزگار که چنین کاری از ایشان دور نیست انسان به‌عجاب در می‌آید که صحابه پیغمبر در دستگاه شدادی معاویه چه می‌کند! چطور می‌شود کسی که کلام محمد را شنیده باشد و نفس عطر آگین او را استشمام کرده باشد و بردباری و حلم و امانت او را دیده باشد و بتواند يك لمحہ چهره مکره و نفس متعفن و طبع فریبکار معاویه را تحمل نماید. اینها بازی و نقش روزگار است که در یکدم فرشته دیو می‌شود و صحابه غلام و برده ظلم و تجمل می‌گردد و نور در کام ظلمت فرو می‌رود! ... بازشگفتی انسان افزون می‌شود وقتی می‌بیند که همین دو برده سر سپرده بمحض رسیدن بمدینه معظمه قبل از دیدار «ارینب» بخدمت حسین بن علی می‌رسند - این هم از عجایب است - معلوم می‌شود رذائل هم بمرور زمان جرمی کثیفتر می‌گیرند تا بآن پایه می‌رسند که وقتی فرمان آوردن کلاه دوست بدوست داده می‌شود دوست سر دوست را هدیه می‌برد! ... و باز عجیب‌تر اینکه وقتی حسین از قصد ایشان آگاه می‌شود که به‌خواستگاری ارینب می‌روند از اینها می‌خواهد که از طرف او هم خواستگاری نمایند و آنها صادقانه قبول می‌کنند و تدبیر حسین مؤثر می‌افتد و «ارینب» نوه رسول‌الله را بر یزید ترجیح می‌دهد که بعداً در کمال طهارت حسین او را بشوهر پشیماننش برمی‌گرداند این داستان بکتاب لطف غنائی مخصوص داده و در عین حال علت کینه -

توزی و ریشهٔ عداوت یزید را معلوم می‌دارد و همین نشان می‌دهد که در بزرگترین نبرد دو مرد که در آن اسلحه و ثروت و منال و مقام نقش چندانی ندارند و تنها شجاعت و سخاوت و گرم و جاذبیت مردانگی است که نبرد را می‌برد حسین برنده شده است این نبرد نیست که میدان‌دار آن «زن» است و مردیکه در این نبرد مغلوب شود اگر دنیا را فتح کند باز مغلوب است و آنکه فاتح شد اگر حریف او را قطعه قطعه کند باز همچنان فاتح است... و حسین فاتح این جنگ بود و یزید مغلوب و منکوب!...

یزید وقتی شنید حسین «ارینب» را در کمال طهارت و کرامت بشوهرش عبدالله برگردانده است بندبند وجودش از هم باز و متلاشی شد، دید حسین از قلّهٔ شرف و انسانیت یکبار دیگر محتشمانه او را در مسند خلافت تحقیری جانکاه کرده است.

احساس مرد رذل و فرومایه‌ای را کرد که مردی باگذشت و کریم از همهٔ تقصیر او در دم می‌گذرد و فقط با نگاهی خفیف او را تا حد ذره‌ای ناچیز می‌نگرد؟...

یزید قبل از اینکه بخلافت رسد مرده بود! مرده‌ای متحرک خلافت می‌کرد نه خلیفه‌ای زنده و گردن فراز، یزید سر زنده و شاعر که دل انگیزترین نغمات را در عشق «ارینب» سروده بود، مدفون شده بود. حسین چشمهٔ فیاض شاعری را در او خشکانده بود. او را تا وقتی زنده بود همچنان در مرگ هنر خود عزادار و مغموم نگه داشته بود. . . .

- هیچ هنرمندی پس از مرگ هنر خود دیگر زنده نیست و فاجعه -
آميزترین مرگها، مرگ هنرست و یزید خلیفه که دیگر شاعر نبود سالها بود که مرده بود! . . .

- فاجعهٔ کربلا و نبرد مردانهٔ حسین را تا دنیا دنیاست هر مسلمان و غیر مسلمانی بچشم بزرگترین نمونهٔ تهور و دلاوری بشر و در عین -
حال زشت‌ترین و کثیف‌ترین جلوهٔ توحش روح آدمی خواهد نگریست. برای وصف آن همه شجاعت و پاکبازی و قهرمانی درین زبانی که تکلم می‌کنم کلماتی نمی‌یابم - ای کاش موسیقیدان بودم و بر زبان بزرگ روح آدمی تسلط داشتم و از مرز کراهِت موسیقی غنائی در مذهب عبور می‌کردم آن وقت بزرگترین و عظیم‌ترین سمفونی‌های جهان را خلق می‌نمودم -

چون فقط زبانی که می‌توان با آن این همه بزرگی و عظمت را تفسیر کرد، تنها موسیقی است و بس. .

شهادت حسین ضربۀ آخری بود که زندگی یزید را در هم نوردید و صف آن‌همه شجاعت و دلیری بخصوص از زبان «ارینب» ارکان لرزان یزید را در هم فرو ریخت و وقتی دست اجل گریبانش را گرفت شاید جز حسین و «ارینب» کس دیگر در خیالش نبود...

- فصول دیگر کتاب بهمین شکل باندیشه مجال جولان می‌دهد، قیام حجر کندی، مبارزۀ مسلم بن عقیل و چهرۀ درخشان سلمان فارسی که پیغمبر اکرم در وصفش فرموده است: «بهشت بسلمان بیشتر اشتیاق دارد تا سلمان بهشت» همه گیرا و دل‌انگیز است و مؤلف محترم حق سخن را به کمال ادا فرموده است، چنانچه کسی یزید مغلوب و منکوب را با شتاب فاتح فاجعۀ کربلا بداند این عبارت دلنشین مؤلف جواب اوست.

«فتح یکساعته و فتح یک روزه و فتح یکساله فتح نیست - فتح و فیروزی که بتواند باقی‌مان و تحولات و تغییرات باقی و ثابت و پررنگ بماند آن فتح حقیقی است و آن فیروزی واقعی است...»

اما کتاب چه نقص دارد، من چیزی ندیدم و اگر می‌دیدم نمی‌گفتم و نمی‌نوشتم چون مؤلف را برابر جان خودم دوست می‌دارم و به این شعر حافظ معتقدم:

کمال سر محبت ببین نه نقص گناه

که هر که بی‌هنر افتد نظر بعیب کند

۴۵۱۵۱۴ تهران.

«نقل از مجله سپیدوسیا»

کتاب - اندیشه

زندگانی امام حسین (ع)

از: زین العابدین رهنما

هر کس «پیامبر» را خوانده، می‌داند «زندگانی امام حسین» چگونه تألیفی است. زین العابدین رهنما، نامی است که برای چندین نسل روشنفکر، آشناست، و از میان کارهای این ادیب و محقق سالخورده که سیاست را از روزنامه‌نویسی سرگرفته است، و تا حد سفارت دنبال کرده است، پیامبر و زندگانی امام حسین، دو اثر بزرگ و ماندنی است که فراموش نخواهد شد. در کتاب تازه «رهنما» که اثری است عمیق و لطف بیان پیامبر را با تحقیق وسیع به هم آمیخته است. روح فلسفه تاریخ به‌خوبی آشکار است و می‌توان، در جوار معتقدات مذهبی، با محتوی تاریخی مسائل صدر اسلام و عوامل اجتماعی و انسانی پیروزی اسلام بر امپراتوری عظیم ایران، و وقایع بعدی که منجر به‌پیداشدن دو نحلّه مستقل اسلامی شد، نحلّه کوفی، که منشاء یکی وابستگی‌های جناح اشرافی عرب، با معتقدات تعصب‌آمیز قومی آن، به‌تمدن روم شرقی. و منشاء دیگری روح تعالیم انقلابی و مترقی اسلام و وابستگی‌های آن به‌تمدن ایرانی است، آشنا شد.

این تألیف مستند و عظیم، در بیان روشن فلسفه اسلام، و روح عمومی زمانی که اسلام ظهور کرد، و برخورد اندیشه‌های نو و کهن و بیان روابط اجتماعی امپراتوری بزرگ ایران، و از شکست‌های ارتش منظم ایران با همه توانایی آن در برابر ارتش ابتدایی و داوطلب‌عرب

کاری کرده است که باین وسعت سابقه نداشت و ضمن آن، خواننده، به‌عنصری که در جنگ‌های عرب و ایران شکست خورد، خوب آشنا می‌شود و می‌بیند، آنچه از پا در آمد، و نابود شد، روابط فرسوده اشرفی کهن بود که اساس آن بر مرزهای استوار «کاست»‌ها گذاشته شده بود. و بزرگترین فتح اسلام در ایران، معدوم‌ساختن «کاست»‌ها بود.

در تشریح صحنه‌های جنگ قوای عرب و ایران، این نکته بخوبی آشکار می‌شود. از جمله در بیان جنگ نهاوند، هنگامی که از قوای ساده و محدود اسلام که تعداد آنها به‌سی‌هزار نفر می‌رسد و از ارتش مجهز ایران که صدوپنجاه‌هزار نفر است، یاد می‌کند، چهره فرماندهان ارتش ایران طوری ترسیم شده است که گویی بمجلس عروسی میرفته‌اند یا مراسم تشریفاتی، و سربازان را نشان می‌دهد که هر هفت نفر وسیله زنجیر به‌هم بسته شده بودند تا نتوانند از جبهه فرار کنند، و با این وضع دشوار باید با دشمن روبرو می‌شده‌اند!

کمی اطلاع از عوامل اجتماعی و ترکیب جامعه ایرانی، در دوران پیش از اسلام و نهضت‌هایی که علیه این نظام، بپا شده بود، به‌خوبی، سررشته را به‌دست می‌دهد که در نبرد قوای اسلام و فرماندهان ایرانی، آنکه از پا در می‌آمد، همان نظام سنگین و همان طبقه به‌قدرت خو گرفته است، و آنکه این پیروزی را مدد می‌رساند نارضایتی مردم و استعداد مردم است که می‌خواهد شانه‌های خود را از قید «کاست» و طبقه‌بندی تغییرناپذیر اجتماع، سبک کند. در کتاب «زندگانی امام حسین» غیر از پیکاری که بین اسلام، آیین نوخاسته و یک امپراتوری کهن‌سال درگرفت و پیروزی اسلام با همه تازگی و کمی قدرت، در تاریخ ثبت شد، و نشان‌دادن عوامل این پیکار و پیروزی، بحثی دیگر نیز به‌میان آمده است، آن بحث در نوع خود همین اندازه دلکش است، وقوف و بینایی را بالا می‌برد. بحث دست‌به‌دست‌شدن قدرت، در قلمرو اسلام و صف‌بندی‌هایی که پیش‌آمد، تا سرانجام، روح اسلام را، در حصار و قالب تعصب‌ها و تعلقات قبیله‌یی اشرف بازرگان و پولساز عرب، حبس کرد. و نحلّه‌شامی

و حکومت بنی‌امیه را پایه گذاشت.

در بررسی این دوران، چهره‌های روشن صدراسلام، علی، گروهی از صحابه و سرانجام، حسین، نمایان می‌شود. و تکیه‌گاه این چهره‌های مدافع آیین پاك محمد، که ایران زمین است، ظاهر می‌گردد. و ریشه پیوند خاندان علی را با ایران‌زمین، درین مبحث می‌توان یافت که اوج و نقطه استحکام آن، در پیکار و قیام درخشان حسین، با یزید، مرد دوم حکومت بنی‌امیه است. و ازین قسمت، کتاب وارد متن بحث‌خویش می‌شود. و يك يك واقعات را می‌شمارد. و نهضت حسینی را چنان که بود، و در تواریخ مستند آمده‌است، بیان می‌کند، و از واقعه‌یی که پوششی از علایق مذهبی، آن را به قالب افسانه ریخته بود يك جلوۀ درخشان و تابناك تاریخی می‌سازد که از پشت پرده سیزده قرن بیرون می‌آید و واقعیت و اهمیت و اصالت خود را به اهل اندیشه نشان می‌دهد. و نیز راز پیوند واقعه عاشورا با روح ملت ایران، بیان می‌کند.

اما این تاریخ مستند و مفصل و معتمد، که در ۷۵۸ صفحه تدوین شده است، يك تاریخ جامد و خشك نیست، بر نثر شیوا و دل‌انگیز نویسنده، که جزو پیش‌کسوت‌های نثر فارسی است، و حقی برگردن نثر بعد از انقلاب مشروطه دارد، ذوق رمانتیک و خیال‌ظریف وی نیز بال‌گشوده است، و جایجا با تعبیه قطعات دلنشین خشکی بیان تاریخ را از وسعت تألیف زدوده است.

و احساسات و اندیشه‌های ملی و انسانی را، در لباس پیرایه‌هایی به‌تألیف پوشانده است، تا آنجا که «زندگانی امام حسین» بیانی روشن از تاریخ صدراسلام، و بیانی روشن از تمایلات ملی ایران، و تصویری از اندیشه‌ها و احساسات يك ایرانی پاك‌اندیش به‌شمار می‌آید.

«نقل از روزنامه پیغام امروز»

* * *

فهرست مندرجات جلد اول

صفحه ۳	این کاخ کاخ تو نیست	فصل اول
۹ «	آن مهر برای چه و این کین از چه رو بود؟	دوم «
۱۳ «	آیا این، شکست ایرانیان بود؟	سوم «
۲۰ «	برای که و برای چه می جنگیدند؟	چهارم «
۲۹ «	پیروزی فکر و ایمان بود نه پیروزی سران و فرمانروایان	پنجم «
۳۵ «	آتشی که نهفته بود!	ششم «
۴۲ «	حاصل عمر او: زن بود و شراب بود و عشق بود!	هفتم «
۵۴ «	مقاومت‌هایی که زندگی را جاویدان میسازد.	هشتم «
۶۰ «	مردان با ایمان در راه عقیده و آزادی آشکارند	نهم «
	نه از ایمان و عقیده خود دست برمی‌داریم و نه	دهم «
۶۴ «	از آنچه کرده‌ایم پشیمانیم	
۶۸ «	بازداشت جمعیت دستداران درستی و پرهیزکاری	یازدهم «
۷۴ «	دسیسه طلاق ارینب	دوازدهم «
۷۷ «	تماشای پرده‌های شوریده يك زندگی در يك شب	سیزدهم «
۸۲ «	وقتی که تمایلات و آرزوهای انسان منشعب می‌شود»	چهاردهم «
۸۶ «	شوریدگیهای یزید در دل و فکر ارینب	پانزدهم «
۹۳ «	عبدالله با چه اندیشه‌هایی وارد دمشق شد	شانزدهم «
۹۸ «	یکی از چهار بهشت روی زمین	هفدهم «
۱۰۲ «	در قصر الخضراء معاویه	هجدهم «
۱۱۳ «	دمدمه و فریب بزرگ	نوزدهم «
۱۲۰ «	گفتگوی معاویه با شیطان در خواب و بیداری	بیستم «
۱۳۰ «	آن‌آه دل‌را بمن‌ده و این‌نماز مرا تو بستان	بیست و یکم «

۱۳۸	صفحه	عبدالله بی پروا همه چیز را به راهب گفت	فصل بیست و دوم
۱۴۶	«	دوبیخوابی و دوپرده سیاوسپید در حیات بشری	« بیست و سوم
۱۵۱	«	کسانیکه از مرگ ترسند جاویدان میمانند	« بیست و چهارم
		آیا شایعه حرکت کاروان عروس یزید بدمشق	« بیست و پنجم
۱۵۷	«	راست بود؟	
۱۶۲	«	داستان طلاق ارینب در محضر حسین (ع) فاش شد	« بیست و ششم
۱۶۹	«	داستان بی بی شهربانو و مقام او نزد امام	« بیست و هفتم
۱۷۹	«	آنچه مردم میگفتند	« بیست و هشتم
۱۸۵	«	ارینب به نور جهان باطن حسین (ع) پناه برد	« بیست و نهم
۱۹۳	«	حسین کی بود که ارینب به نور او پناه برد	« سی ام
۲۱۳	«	مقدمات جنگ نهاوند	« سی و یکم
۲۲۱	«	نعمان در جنگ خوزستان و جنگ نهاوند چه هدفی داشت	« سی و دوم
۲۳۲	«	تاریخ از این نادانسته ها بسیار دارد!	« سی و سوم
		بجای یزدگرد چه مردی در طاق کسری بفرمانروائی	« سی و چهارم
۲۳۹	«	پرداخت؟	
۲۴۹	«	اسبهدان یزدگرد به نماینده عرب چه گفتند؟	« سی و پنجم
۲۶۵	«	شکست نهاوند و خواب عمر	« سی و ششم
۲۷۸	«	چرا چنین شدیم؟	« سی و هفتم
۲۸۵	«	اندیشه در يك گذشته دور و دراز	« سی و هشتم

فهرست مندرجات جلد دوم

صفحه		فصل اول
۳۰۵	خلافت عمر	« دوم
۳۱۶	قاتل عمر کی بود؟	« سوم
۳۲۱	خلافت عثمان	« چهارم
۳۳۵	محاصره خانه عثمان	« پنجم
۳۴۲	و با این اشتباه آخر بزنگی خود پایان داد	« ششم
۳۴۸	حدیث طوع و رغبت	« هفتم
۳۵۵	علی که بود؟	« هشتم
۳۶۸	خلافت علی با چه روشی آغاز شد	« نهم
۳۷۵	نمیتوانم ستمگر و نادرست را بر سر کار نگاه دارم	« دهم
۳۷۹	نخستین دسیسه برضد علی (ع)	« یازدهم
۳۸۶	جنگ جمل یا نخستین جنگ میان مسلمانان	« دوازدهم
۳۹۱	کاشکی مرده بودم و بجنگ علی نرفته بودم	« سیزدهم
۳۹۹	بگو مردانی چنین . . .	« چهاردهم
۴۰۸	جواب علی را من خواهم داد	« پانزدهم
۴۱۶	بفرمای دور و نزدیک کاری نداریم	« شانزدهم
۴۲۲	روزها برای علی خالی و برای معاویه پر میگذشت	« هفدهم
۴۲۷	و کلمه جای خود را بشمشیر سپرد	« هجدهم
۴۳۴	ولی نیروی دیگری هم در کیمین نیروی شمشیر بود	« نوزدهم
۴۴۳	در آخرین لحظه شکست بفریب و مکر مثبت شدند	« بیستم
۴۵۰	بار دیگر دسیسه و مکر بر حقیقت و درستی پیروز شد	« بیست و یکم
۴۵۹	نتیجه رأی حکمیت	« بیست و دوم
۴۶۴	راه علی و راه معاویه	

۴۷۵	«	شمشیرهارا پنهان کرده اید و عار و ننگ را آشکار... صفحه ۴۷۵	فصل بیست و سوم
۴۸۱	«	این سپاه عظیم بکوفه بازگشت	« بیست و چهارم
۴۸۴	«	راه قضا و قدر	« بیست و پنجم
۴۹۰	«	شبی که علی گذراند و شبی که قطام گذراند	« بیست و ششم
۴۹۵	«	آن کس که در انتقام چیزی از عشق نهفته داشت	« بیست و هفتم
۴۹۹	«	توطئه قتل سه نفر در کار بود	« بیست و هشتم
۵۰۵	«	چراغی که خاموش شد و چراغی که روشن ماند	« بیست و نهم
۵۱۵	«	پس از فوت علی چه گذشت؟	« سی ام
۵۱۹	«	رفتار شدید زیاد با پیروان علی	« سی و یکم
۵۲۵	«	سیاست مسموم کردن	« سی و دوم
۵۲۹	«	اگر مردم نتوانند انتقام بگیرند خدا میگیرد	« سی و سوم
۵۳۴	«	بخدا که من نه بجمال تو نظر داشتم و نه بعال تو	« سی و چهارم
۵۴۱	«	سرانجام معاویه جانشین معین کرد	« سی و پنجم
۵۴۵	«	آنچه در لبان مردم پنهان بود	« سی و ششم
۵۵۰	«	معاویه راه مدینه را پیش گرفت	« سی و هفتم
۵۵۸	«	زمینه سازی معاویه برای خلافت یزید	« سی و هشتم
۵۶۳	«	عمر دروغ و فریب چند دقیقه بیش نبود	« سی و نهم
۵۷۱	«	بیماری شگفت انگیز معاویه	« چهارم
۵۷۷	«	آخرین سخنان معاویه در بالین مرگ	« چهارم و یکم
۵۸۴	«	نخستین دستور یزید	« چهارم و دوم
۵۹۰	«	حسین بر سر قبر جدش	« چهارم و سوم
۵۹۸	«	خبر فوت معاویه	« چهارم و چهارم
۶۰۴	«	هزاران نامه و هشتاد هزار داوطلب	« چهارم و پنجم
۶۰۹	«	تا وقتی که برای جنایت جنایتکار پیدا میشود	« چهارم و ششم
۶۱۳	«	گفتند: حسین وارد کوفه شد	« چهارم و هفتم
۶۱۸	«	بهر شکل باشد باید ستمگرو نادراست را از میان برد	« چهارم و هشتم
۶۲۳	«	هانی را بزندان بردند	« چهارم و نهم
۶۲۸	«	مسلم با چه شرایطی تسلیم شد	« پنجاهم
۶۳۳	«	دوسرشت گوناگون	« پنجاه و یکم
۶۳۸	«	آنجا که برای بریدن سرد و کودک پاداش میطلبند	« پنجاه و دوم
	«	حرکت حسین بکوفه	« پنجاه و سوم

۶۴۳	«	این است سرنوشت من و آن است سرنوشت تو	صفحه ۶۴۳	فصل پنجاه و چهارم
۶۵۵	«	قسم بخدا که در کار خود حیرانم		پنجاه و پنجم
۶۶۲	«	پاکی را بر ناپاکی ترجیح داد		پنجاه و ششم
۶۶۹	«	گروهی که زندگی را بوسیله مرگ تأمین میکنند		پنجاه و هفتم
۶۷۶	«	نخستین سر بریده		پنجاه و هشتم
۶۸۴	«	حسین بجراحتهای برادرش خیره شده بود		پنجاه و نهم
۶۹۳	«	نبرد آخرین مرد		شصتم
۷۰۰	«	شب یازدهم: شام غریبان		شصت و یکم
۷۰۹	«	چیزهایی که مردم هرگز ندیده بودند		شصت و دوم
۷۱۵	«	چه جواب خواهید داد		شصت و سوم
۷۲۴	«	در بارگاه ابن زیاد		شصت و چهارم
۷۳۴	«	اهل بیت و سرهای بریده را بشام بردند		شصت و پنجم
۷۴۴	«	در شهر دمشق		شصت و ششم
۷۴۹	«	در بارگاه یزید		شصت و هفتم
۷۶۵	«	آغاز یکنوع زندگی جاودان و پایان يك عمر چندروزه		شصت و هشتم

پیش‌گفتار

فداکاری و از خود گذشتگی خیره‌کننده امام‌سوم شیعیان، حسین علیه‌السلام که ستایشگران و شیفتگان روح‌بزرگ او، برجسته‌ترین صفات را بحق باو داده‌اند چنان جان و روان شیعیان علی (ع) و آشنایان این فاجعه بزرگ را بخود جلب کرده که قنی از آن گروه نیست که آنرا ندانسته باشد و در طول عمر خود لااقل در ماه محرم، و شب شام غریبان، اشکهای گرم خود را نثار خاطره و یادبود آن نکرده باشد.

کاری که حسین (ع) کرد

کاری که حسین کرد، و جانبازی که او در راه ایمان و عقیده و راه بخدا، نشان داد میتوان گفت همتایی در تاریخ بشریت ندارد. چه بسا اشخاص که در راه خدا و در راه ایمان و عقیده خود کشته شدند و چه بسا افراد که با میل و با سهولت برای حفظ مبادی بلند و اصول پاک زندگی، از لذات مادی دنیایی گذشتند؛ پرهیزگاری و ایمان و رهروی در راه‌حق را برخوشیهای زندگی برتری دادند ولی هیچکدام حسین نشدند و هیچکدام با این‌دلآوری و مردانگی پرهیزگاران روبرو آوردگاه نیاوردند؛ حسینی که نه تنها زروجاه و مقام را به هیچ شمرد، بلکه مرگ تنهای کوچک و بزرگ خاندان خود و حتی کودک خردسال خود را، که از تشنگی داشت‌خفه میشد، ناچیز گرفت و او را بمیدان آورد و اشاره بدشمن کرد که

لااقل باین کودك جرعه آبی دهید و بجای آب تیری بگلوگاهش رها کردند و با اینهمه باز هم حسین تسلیم یزید نشد و بهمه نشان داد که آدمی میتواند خلیفه و جانشین خدا بشود.

شرح جزئیات این ایستادگی در راه حقیقت که انسان را بالاتر از فرشتگان و نزدیکتر بروح وحدانیت الهی، قرار میدهد، نه تنها در صدها کتاب و «مقتل» بیان شده است بلکه در زندهترین و جاودانترین اشعار فارسی ما نیز آمده است.

مبدأ دگرگونیا

آغاز دگرگونیا، خواه در اجتماع یا در ادبیات، همیشه از کارهای بزرگ سرچشمه میگردد. و چه کاری از رویداد روز دهم عاشورای (۶۱) هجری میتوانست بزرگتر شود.

از اینرو، و بحق، از فردای این فاجعه دگرگونیا در مردم و در اجتماع، در دلها و در افکار، پیش مردم دور و نزدیک شروع شد. نهضت و قیامی در اجتماع برضد ستمگران آن واقعه و برضد هر ستمگری بوجود آمد که در فاصله کوتاهی مسببان بشدیدترین صورتی مجازات شدند. از آن مهتمتر اثری بود که این واقعه در دگرگونی ادب و شعر فارسی و عربی باقی گذاشت که میتوان آنرا مبدأ رستاخیزی در ادبیات ایران و ایران دانست.

يك عمر ۵۷ ساله

میلیونها مردم، عمر ۵۷ ساله کردند، در آن سال و پس از آن و پیش از آن بسان برگهای زرد چنان فرو ریختند که اثری از وجود آنها و احوال آنها و از خوشی و ناخوشی آنها باقی نماند ولی يك عمر ۵۷ ساله حسین (ع) چنان شور و غوغایی در جهان، بسود حق و حقیقت و بزبان ستمگری و شقاوت، برانگیخت که کمتر کسی بر آن نا آشنا ماند و در غم و اندوه بزرگ آن انباز نشد.

مرزهای زندگی

در ۱۳۱۴ که در زندگی من سالی پر تحول بود و مرا از يك صف بصف ديگر و از میان يك گروه بگروه ديگر انتقال می‌داد. در شبی از شبهای تیرماه آن سال، که ایران را ترك گفته در دمشق بیکی از مجالس ذکر مصیبت حسینی با روحی جدا از خلق و پیوسته بخالق رفته بودم، از دیدار آن مجلس، و حال آن مردم و روضه‌خوانی حزن‌آور روضه‌خوان آنها، فکری بمن الهام شد تا کتابی در بارهٔ واقعهٔ کربلا بنویسم. واقعیهایی که مردم کمتر بدانچه که «بوده» و «واقع شده» شنیده‌اند.

گاه آدمی بناچار از آفریده میرد تا به آفریدگار به پیوندد و بقول آن عارف بزرگ:

خلق را با تو بد و بد خو کند تا ترا ناچار رو آن سو کند

و این همان موقعی است که روح آدمی از فیض نامرئی، خواه به نام الهام، و خواه زیر تأثیر رنج و اندوه گاهی با هیجان عشق و علاقه و زمانی با مجذوبیت بصور و نقشهای نادیده، حالت خلاقیت پیدا میکند.

آنوقت است که بهترین شعر را میسراید، یا جالبترین کتاب را مینویسد، یا بهترین قطعات موسیقی را تنظیم میکند. و آنوقت است که آن «جای خالی» را - که در عمر هر کسی پیدا میشود و با چیزهای بی‌ارزش آنرا پر میکند - و یا با در و گوهر و اندیشه‌های خوب و کلمات خوبتر. و در این وضع دوم است که روحی آرام و مطمئن بدست می‌آورد.

الهام چیست؟

گفتم، فکر نوشتن کتاب حسین (ع)، الهامی بود که بمن شد. از آن رو که درست بساعتی از عمر خود رسیده بودم که افکار و عقاید و یا تجربیات برای آدمیان مرزی در زندگانی بوجود می‌آورد و دیواری میان دو طرز زندگی، دو شیوهٔ فکر و دو گونه عقاید او

می‌آفریند که گذشته را از آینده جدا می‌سازد.
این آفرینش و این مرزبندی کار ما نیست و کار مخلوطی از عوامل پیدا و ناپیداست که بناچار و نیافتن کلمه دیگر، آنرا الهام مینامیم.

الهام چیست؟ - چیزی است که از ما نیست؛ الهام عبارت از نور، و سخن، و اندیشه‌های «وجودی» است که پهلوی ما، در دل و روح ما، و در زندگانی هیجان‌انگیز ما پیدا میشود؛ درمست ولی جدا از ما؛ باواژه‌ها و تعبیرات ماست، ولی واژه‌ها و تعبیراتی که او بزبان ما نهاده.

این (ما) ی «آن لحظه فراری» که چنان چیزها بگوش دل ما میگوید و چنان روشنائیشا بدل و روان ما میبخشد، خود (ما) و شخص ما نیست؛ يك (ما)ی تازه واردی است در وجود ما که دیردیر می‌آید و زود می‌رود و اگر گفته‌ها و اندیشه‌های او را ضبط و نگاهداری نکنیم بچابکی می‌رود و حتی از خاطره و حافظه ما نیز محو می‌شود؛ مانند ذراتی است درخشان و دائره‌وار: دائره‌های زرین که گاه‌گاه در مقابل نور پرتوان خورشید که چشم را می‌بندیم جلوه‌گری میکند و همینکه چشم می‌گشائیم می‌رود و بر نمیگردد، و اگر بر گشت، این يك نظیر اوست و نه خود او - الهام، یکچنین نادره‌یی است.

* * *

آن شب

آن شب گرم تیرماه در دمشق، که از حسینیه شیعیان علی(ع) بمنزل آمدم، منزلی در دامنه کوههای قاسیون، همان شب شروع بنوشتن کردم.

کتاب حسین را تا فصول پنج و شش آن نوشتم که ناگاه يك نیروی نامرئی راه مرا تغییر داد، بدین اندیشه رهبریم کرد که نخست زندگانی پیامبر را بنویسم و پس از آن داستان پرشور و عشق حسین (ع) را، حسینی که يك شاخه سرسبز درختی است که محمد

نام دارد؛ شاخه‌یی که میتوان گفت همه درخت را فرا گرفته و سایه آن بر همه چیز افتاده؛ حسینی که نقشه و طرح آن با نقشه و طرح علی زیباترین نقشه و طرحهای عالم اسلام است و مؤثرترین ناله‌ها و آواها را بگوشها و دلها میرساند؛ و علی و حسینی که در درگاه الوهیت مقام اصلی و نقش اول را دارند.

کتاب حسین کتاب همه شد :

این چنین بود که کتاب حسین کتاب همه شد: همه دلها و همه اندیشه‌ها، اولگو و طرحی که در سراسر زندگانی حسین می‌بینیم همه عبرت‌آور و پند دهنده و آموزنده است. به آدمی می‌آموزد که شرف و حیثیت او در آزاد مردی و مقاومت با پلیدیهای ستمگری است که یکی از آنها خلق بندگی و غلامی است، بدین سبب اشعار محترم کاشانی و چنین مردان بزرگ ایرانی بهترین رثاء عالم بشریت بشمار آمده که روح اندوهگین بشری میتواند با آنها تسلیت بیابد.

در دریای معرفت و پر از حکمت عرفان ایرانی و در خیالپروریهای آسمانی و قوس‌قزح ادبی این مکتب بزرگ و این تصفیه‌خانه‌بی‌نظیر- که کارش تصفیه روح از جرمهای بت‌پرستی و خویشتن‌پرستی است، دو نهری مالا مال از آب صافی و گوارا سرازیر میشود که یکی از آن بنام علی است و دیگری بنام حسین؛ مابقی امامها و پیشوایان، گویی جویهای کوچکی هستند که از آن دو منشعب شده‌اند؛ و یا بمنزله کتابهای شرح و تفسیری هستند که بر آن دو کتاب بزرگ «علی و حسین» نوشته شده‌اند.

این کتاب

راجع بشهادت سیدالشهداء (ع) تاکنون کتابهای مفصل نوشته شده که همه خوب و جالب و خبر از روح بزرگ نویسندگان آن میدهد که من سر تعظیم در مقابل آنها فرود می‌آورم ولی بیشتر

نویسندگان محترم آن آثار گرانبها، کتاب خود را طوری نوشته‌اند که واقعه کربلا را در ضمن شرح و بیان اوضاع جامعه آن عصر و آن دوره بیان نکرده‌اند بلکه مانند يك واقعه مجزی نوشته‌اند که درست معلوم نمی‌شود که در کجا و چگونه و در تحت تأثیر چه عواملی بوجود آمده است. کتاب آنها دور از آن عصر و وضعیت زندگانی مردم آن و ناآشنا به عاداتشان و افکارشان و طرز زندگانی طبقات مردمشان بوده است. ولی این کتابی که من برای دل خود و برای دل شما و برای دل هر کس که عاشق شجاعت و ایمان و فداکاری است، نوشته‌ام دایره‌ای گسترده‌تر دارد. من فاجعه سال ۶۱ هجری را مانند دیگران از همان سال ۶۱ هجری شروع نکردم که در همان سال خاتمه دهم من ریشه‌های آن را در سالهای پیش؛ از زمان خلافت ابوبکر یعنی از سال ۱۲ هجری تا ۶۱ هجری نوشتم و حتی اثر آنرا در قرنهای بعد حتی عصر حاضر خودمان در نظر گرفته و شرح دادم تا خوانندگان این سطور بر همه جزئیات این شهادت بزرگ آگاه گردند.

نکاتی که من ذکرش را در این کتاب لازم شمردم بدینقرار است:

- ۱- ریشه‌ها و مبادی این فاجعه بزرگ چه بوده است؟
- ۲- مقدمات دور و نزدیک قیام حسینی از چه تاریخی آغاز شده است؟
- ۳- وقایعی که در طول سالهای خلافت راشدین تا ۶۱ هجری رونمود چه چیزهایی بود و چه چیزهایی آورد؟
- ۴- در جنگهای ایران و عرب از قبیل نبرد قادسیه و جلولاء و نپاوند آیا واقعاً این شکست ایرانیان بود در مقابل اعراب یا در واقع شکست طرز حکومت وقت ایران بود در مقابل ملت ایران که خود را برای نجات از دست هیأت حاکمه خود به آغوش اسلام و مبادی و اصول آن انداخت؟

- ۵- عمر حقیقی اسلام آیا ۱۳۸۶ سال است یا ۶۱ سال؟
- ۶- سلمان فارسی این شخصیت بزرگ رموز تاریخی، که محور بسا چیزها در آیین اسلامی شد چه نقشی در تقویت بنیان اسلام بازی

کرد و برای چه چنین نقشی داشت؟ و تا چه حد در پیشرفت مذهب اسلام مؤثر شد؟

۷- نزدیکی ایرانیان بخاندان علی علیه السلام و نزدیکی خاندان علی به ایرانیان بچه وسیله و بچه صورت و برای چه بود؟ و این اتحاد و یگانگی چه نتایج بزرگ و درخشنده‌یی بیار آورد؟
من کوشش کرده‌ام به یکایک این پرسشها که برای همه خوانندگان تاریخ شهادت حسین علیه السلام دست می‌دهد، جواب دهم؛ جوابی که در ضمن شرح وقایع باشد. و چون نگارش اینگونه کتابها برای یک دوره و یک نسل نیست، در مراجع این کتاب دقت کردم و در طرز بیان مطالب آن، سبک همیشگی خود را که درستی و سادگی است پیش گرفتم و از خوانندگان عزیز خواهانم که بر من منت نهند و اگر اشتباه و از قلم افتادگی در این دو جلد یافتند تذکر دهند تا در چاپهای دیگر آن رعایت شود. البته افرادی هم هستند که طینتی غرضورز و حسود دارند که من با آنها کاری ندارم.

در خاتمه از دانشمندان محترم و فضیلابی که شفاهاً و بوسیله یادداشتها و کمکهای ارجمندشان و یا بوسیله آثار گرانبهایشان در این زمینه باین جانب کمک کرده‌اند شکرگزاری میکنم و بازهمین حقیقت را تکرار میکنم که سطور این کتات تحت تأثیر احساسات پاک و آلوده از هرگونه تیرگی نگارش یافته و همه دل‌های پاک‌شایسته است که بدان کمک دهند و از این راه خدمتی به اصول و مبانی ارجمندی که این اثر در بر دارد بنمایند.

ز - رهنما

تهران - بهمن ماه ۱۳۴۳

جلد اول